

دوفصلنامه علمی حدیث پژوهی

سال ۱۳، پاییز و زمستان ۱۴۰۰، شماره ۲۶

مقاله علمی پژوهشی

صفحات: ۲۱۵-۲۳۴

بررسی سندی و دلالتی روایت تمهید مقدمات گناه یوسف در تفسیر طبری

هادی رزاقی هریکنده‌ئی*

فاطمه فضلیان کاری**

◀ چکیده

یکی از واقعیت‌های تلخ تاریخی، به‌ویژه دربارهٔ داستان‌های پیامبران الهی، روایات جعلی و ساختگی فراوانی است که در منابع تاریخی و تفاسیر روایی به چشم می‌خورد که از آن به اسرائیلیات تعبیر می‌شود. از جمله آن آیات که بیشترین روایات جعلی در تفسیر آن وارد شده، آیه ۲۴ سوره یوسف است. برخی مفسران اهل سنت، خاصه طبری، ذیل این آیه روایاتی را ذکر کرده که با صراحت، همت و عزم قطعی حضرت یوسف علیه السلام بر انجام فعل ناشایست را متصور می‌شود. لذا این پژوهش درصدد است تا بیان کند اولاً این دیدگاه به هیچ وجه با مقام والای پیامبر معصوم سازگار نیست و حتی با مبانی اعتقادی مسلمانان در حیطه عصمت پیامبران در تناقض است؛ ثانیاً مضمون این روایت از لحاظ متن و سند در نزد بزرگان شیعه و اهل سنت مخدوش می‌باشد؛ زیرا روایاتی مورد قبول است که در تعارض با قرآن، سنت قطعی و دلیل معتبر عقلی نباشد، درحالی‌که این روایت طبری اینچنین نیست.

◀ کلیدواژه‌ها: تفسیر طبری، یوسف علیه السلام اسرائیلیات.

* استادیار، گروه معارف دانشگاه صنعتی نوشیروانی بابل، ایران (نویسنده مسئول) razaghi@nit.ac.ir

** طلبه سطح چهار مؤسسه آموزشی حضرت خدیجه علیها السلام، بابل، ایران jaafar6464@yahoo.com

تاریخ دریافت: ۹۹/۴/۴ تاریخ پذیرش: ۹۹/۶/۱۹

۱. مقدمه

در اندیشه اسلامی، پاک دامنی انبیا امری واضح و یقینی است آن سان که خدای منان در آیات فراوانی از قرآن کریم به این امر اشاره فرموده‌اند؛ آنجا که نشانهٔ حبّ به خداوند را پیروی از فرستادگانش می‌داند و دستور به اطاعت از پیامبران می‌دهد (نک: آل عمران: ۳۱-۳۲) و اینکه از پیامبران به‌عنوان بینایانی یاد می‌کند که قلوب آن‌ها به یاد آخرت خالص شده است. (نک: ص ۴۵-۴۶) در مقابل این مسئله، با پدیده‌ای در روایات تفسیری مواجه می‌شویم به نام اسرائیلیات که صدور هرگونه عمل قبیح را از پیامبران جایز می‌داند. اسرائیلیات از موضوعات پرسابقه در فرهنگ اسلامی است که در بدو پیدایش اسلام به صورت شفاهی و در سده‌های بعد، پس از گسترش تدوین کتب تاریخی و تفسیری، به‌گونهٔ مکتوب در میان مسلمانان رایج شده است. اسرائیلیات از اختلاط فرهنگی ادیان ابراهیمی تحریف‌شده با دین اسلام پدید آمده است؛ به‌گونه‌ای که این خلط فرهنگ یا به‌دلیل قصد سوء برخی یا به دلیل میل به فراگیری دانش از اهل کتاب بوده است که به بطن متن اسلام راه یافته است. (نک: ذهبی، ۱۳۸۱ق، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۶۶؛ معرفت، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۷۹-۸۱) آن سان که برخی از صحابه بخشی از تورات را ترجمه و برای رسول خدا تلاوت می‌کردند و چهرهٔ پیامبر ﷺ از عمل ایشان متغیر می‌گشت و بدان‌ها می‌فرمود: آیا شما تحمیق و سرگردان شده‌اید با اینکه من برای شما «نقیه بیضاء» کتابی پاکیزه و رخشنده آورده‌ام؟! به خدا سوگند اگر موسی زنده بود، راهی جز پیروی از مرا نداشت. (ابن حنبل، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۳۸۷، ۴۷۰ و ۴۷۱؛ مجلسی، ۱۹۸۳م، ج ۷۳، ص ۳۴۷) با آغاز عصر تدوین تفسیر، اسرائیلیات فراوانی که وارد حوزهٔ فرهنگ اسلامی شده بود، به تفاسیر نیز راه یافت. در این راهیابی، تفسیر را به شش گروه از حیث اثرپذیری از اسرائیلیات تقسیم می‌کنند که تفسیر طبری در جایگاه دوم قرار دارد؛ تفسیری که اسرائیلیات را با سند ذکر کرده و جز در مواردی اندک به نقد آن نپرداخته است. (معرفت، ۱۴۱۹ق، ص ۳۴۰) شیخ طوسی نیز در مقدمهٔ تفسیر تبیان به افراط طبری در نقل روایات اشاره کرده و آن را نقیصهٔ کار او دانسته است. (طوسی، ۱۴۰۲ق، ج ۱، ص ۱) یک نمونه از ذکر روایات زاید که طبری بدون بررسی نقل کرده و نظایر آن در تفسیر او بسیار است و از آن می‌توان به ماهیت

3
0
HADITH
0

بسیاری روایات پی برد، این است که در تفسیر آیه «وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنْ مَنَعَ مَسَاجِدَ اللَّهِ...» (بقره: ۱۱۴) نزدیک به بیست روایت نقل می‌کند که مانعان از عبادت خدا و تخریب‌گران مساجد، نصارای زمان بخت‌النصر بوده‌اند که در تخریب مساجد و منع عبادت یهودیان با او همکاری کردند. (طبری، ۱۹۸۸م، ج ۱، ص ۳۹۷) مهم تر اینکه این قول را بر اقوال دیگر ترجیح داده‌اند درحالی که نصارا و عیسی حدود ششصد سال بعد بخت‌النصر به جهان آمده‌اند. طبری همچنین ذیل آیه ۲۴ (وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهٍ وَهَمَّ بِهَا...) سوره یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ به استناد برخی روایات، با صراحت مقوله بیان همت و عزم قطعی حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ بر انجام فعل ناشایست را ذکر می‌کند. سؤال مورد مطالعه این است که چگونه با وجود آیات مذکور در مورد اطاعت از پیامبران و خلوص و سرشاری قلب آن‌ها از یاد آخرت و دیگر آیات در باب عصمت انبیا، می‌بایست این روایات را پذیرفت. لذا این پژوهش در پی آن است که به نقد متنی و سندی روایت ذیل آیه ۲۴ سوره یوسف از تفسیر طبری بپردازد تا میزان صحت و درجه اعتبار این روایات روشن گردد.

۲. مفهوم‌شناسی

۲-۱. همت

واژه «هَمٌّ» به معنی قصد و اراده (نک: غافر: ۵؛ یوسف: ۲۴) و همچنین حزن و اضطراب نیز در قرآن مجید به کار رفته است: «وَهُمُّوا بِمَا لَمْ يَنَالُوا» (توبه: ۷۴) لسان العرب «هَمٌّ بالشیء» را اراده و عزم بر آن کار می‌داند. (ابن منظور، ۱۴۰۸ق، ج ۱۲، ص ۶۲۰) طریحی بیان داشته هَمٌّ به امری و فعلی تعلق می‌گیرد که عزم و استواری بر انجام آن نیست اما در مقابل آن «الهَمَّة» (به کسر ها) به عزم استوار، که از صمیم قلب فرد می‌خواهد آن فعل را انجام دهد، تعلق می‌گیرد. (طریحی، ۱۳۸۷ش، ج ۶، ص ۱۸۸) صاحب تاج العروس به نقلی در کتابش آورده که «هَمٌّ» درخصوص زلیخا این بود که به معصیت اصرار داشت ولی «هَمٌّ» در مورد یوسف، به معصیت و نافرمانی نیامده بود و اصرار نداشت و فرق است بین این دو «هَمٌّ». (زبیدی، ۱۴۱۴ق، ج ۱۷، ص ۷۶۴) مصطفوی نیز می‌نویسد: «با توجه به مقدمات موجود که زلیخا فراهم آورده بود، به حسب ظاهر کار می‌بایست عزم و اراده‌ای صورت می‌گرفت اگر توجه یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ به خداوند و باطن

۳
0.0 /HADITH.0
امر نمی‌بود. (مصطفوی، ۱۳۷۱ش، ج ۱۱، ص ۳۱۳) در نتیجه زلیخا با تنظیم و برنامه‌ریزی مقدمات، یوسف علیه السلام را خواست که از او کام بگیرد و یوسف هم اگر برهان پروردگارش را که همان عقیده راسخس به پروردگار بود نمی‌دید، قصد زلیخا می‌کرد که از او کام بگیرد. (قرشی، ۱۳۷۱ش، ج ۷، ص ۱۶۵)

۲-۲. برهان

«برهان» در اصل مصدر «بره» به معنای سفید شدن است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۱۲۱) و به هرگونه دلیل محکم و نیرومندی که موجب روشنایی شود و یقین آور باشد، برهان گفته شده است. به همین ترتیب است که قرآن در جاهای دیگر، معجزه (نک: قصص: ۳۲) و حجت قاطع (نک: نمل: ۶۴) را برهان نامیده است. اما برهانی که یوسف علیه السلام از پروردگار خود دید، هرچند در کلام خداوند تعالی کاملاً روشن نشده است که چه بوده، یکی از وسایل یقین آور بوده است و مفسران درباره حقیقت و کیفیت آن احتمالاتی را ذکر کرده‌اند:

۱. برهان مذکور از قبیل علم‌های متعارف؛ یعنی علم به حسن و قبح و مصلحت و مفسده افعال نبوده بلکه از برهان‌هایی است که خداوند به بندگان مخلص خود نشان می‌دهد و آن نوعی از علم مکشوف و یقین مشهود و دیدنی است که نفس آدمی با دیدن آن، چنان مطیع و تسلیم می‌شود که دیگر به هیچ وجه میل به معصیت پیدا نمی‌کند. (طباطبایی، ۱۳۸۰ش، ج ۱۱، ص ۱۲۹-۱۳۰)

۲. برهان الهی همان مقام نبوت و معصوم بودن از گناه یوسف علیه السلام بود؛ به دیگر سخن، برهانی که خدای متعال به یوسف علیه السلام عنایت فرمود، همان خصوصیات پیامبران و اخلاق انسان‌های برگزیده در پاک‌دامنی و عفاف بود. (طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۳۴۴)

۳. نوعی امداد و کمک الهی بود که به سبب اعمال نیکش، در این لحظه حساس به سراغ او آمد. (مکارم شیرازی، ۱۳۷۱ش، ج ۹، ص ۳۷۳)

۴. در برخی تفاسیر روایی ذکر شده که در گوشه منزل زلیخا بتی قرار داشت که آن را با درّ و یاقوت آراسته بود، ناگهان چشم آن زن به بت افتاد، ناگهان برخاست و پارچه سفیدی به روی بت افکند تا بین بت و خودش حائل باشد. یوسف علیه السلام گفت:

عباس قال: بلغنی أن یوسف لما جلس بین رجلی... ثم نودی فأعرض. فلم یتعظ علی النداء حتی رأى برهان ربّه. اعنی رأى صورة أو تمثال وجه یعقوب عاضا علی أصبعه، فضرب صدره، فخرجت شهوته من أنامله...».

طبری در تفسیر آیه ۲۴ سوره یوسف روایتی را با واسطه چند نفر از سعید بن جبیر و او نیز از ابن عباس چنین نقل می‌کند که گفت: «زمانی که یوسف کنار زلیخا نشست... پس ندا آمد یوسف از این عمل اعراض کن. ولی یوسف از این ندا پند نگرفت تا آنگاه که برهان پروردگارش را دید. یعنی تمثال فرشته‌ای و یا صورت یعقوب در برابرش مجسم شد؛ درحالی که انگشت به دندان می‌گزید، وی ضربتی بر سینه یوسف زد و شهوت از سر انگشتان یوسف خارج شد...» (طبری، ۱۹۸۸م، ج ۱۲، ص ۱۱۰)

۲. همچنین روایات دیگری با مضمون اعراض یوسف علیه السلام به خاطر دیدن چهره خشمگین پدر، مشاهده عذاب الهی و مشاهده تمثال فرشته الهی از ایشان نقل شده است. (همان، ص ۱۱۱)

نقد سندی روایات

بررسی سندی یکی از مهم‌ترین راه‌های ارزیابی حدیث بررسی احوال راویان حدیث است که با توجه به مفهوم آیه نبأ، تحقیق در خبر فاسق ضروری می‌باشد که قرآن کریم پایه‌گذار این اصل است. دقت به کلام راویان معصومین، محدثان را بر آن داشته تا به دسته‌بندی انواع اموری بپردازند که موجب سلب اعتماد از سخن گوینده و در نتیجه ضعف سند می‌شود؛ عدم اطمینان به شخصیت راوی و نیز وجود گسست در سلسله ناقلان، از جمله مهم‌ترین این عوامل است. (مامقانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۷۸)

در بحث سند روایت مطرح شده توسط ایشان، باید بیان داشت این روایت، روایت مقطوع است زیرا هم برخی از راویان (اسرائیل) آن ناشناخته و مجهول بوده و هم اتصال سند آن به معصوم معلوم نیست و در این روایت به ابن عباس ختم شده است. در مورد وثاقت ابی حصین نیز میان علمای رجال اختلاف است. نجاشی او را ثقه ذکر کرده اما شیخ طوسی و ابن عقده، او را واقفی مذهب دانسته‌اند. (نک: حلی، ۱۴۰۲ق، ص ۳۴۵؛ طوسی، ۱۳۸۰ق، ص ۳۳۶) علامه حلی نیز او را در بخش دوم کتاب و در

شمار ضعفا آورده و به توقف در قبول روایات وی حکم کرده است. (حلی، ۱۴۰۲ق، ص ۳۴۵) لذا این روایت از سندی دچار خدشه است و نمی‌توان آن را پذیرفت. برخی از مفسران اهل سنت نیز سند این روایت را دچار خدشه دانسته و نظراتی را در این خصوص بیان کرده‌اند. ما در اینجا از باب نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم.

ابن عجبیه در تفسیر *البحر المدید* می‌نویسد: «و ذکر او من ذلک روایات من جلوسه بین رجلیها، و غیر ذلک مما لا ینبغی أن یقال به لضعف نقله و لنزاهة الأنبیاء عن مثله... در تفسیر این آیه روایتی را ذکر نمودند که یوسف در کنار زلیخا نشست... و شبیه این روایات؛ که اصلاً شایسته نیست مورد نقل قرار بگیرد. چون این گونه روایات ضعیف بوده و از شأن انبیا به دور است.» (ابن عجبیه احمد بن محمد، ۱۴۱۹ق، ج ۲، ص ۵۸) ابن عطیه اندلسی می‌نویسد: «مفسران در تفسیر این آیه، روایاتی را مطرح کردند و آن را به یوسف علیه السلام نسبت دادند در حالی که جایز نیست آن‌ها را به هیچ فاسقی نسبت داد تا چه رسد به یوسف نبی.» (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲ق، ج ۶، ص ۲۵) صاحب *لباب التأویل فی معانی التنزیل* بعد از نقل این روایت می‌نویسد: «قطعاً سند این روایت صحیح نیست و شبیه این روایات؛ کلاً باطل و غیر قابل اعتنا هستند و ساحت یوسف علیه السلام از چنین رذائلی منزّه می‌باشد.» (بغدادی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، ص ۵۲) طنطاوی نیز در تفسیرش می‌نویسد: «این آیه کریمه از آیاتی است که مفسران در تفسیرشان، بین اقوال صحیح و ضعیف خلط نمودند و این روایات وارده قابل اعتماد نیست.» (طنطاوی، ۱۹۹۷م، ج ۷، ص ۳۴) همچنین سید قطب می‌نویسد: «این تصورات افسانه‌ای است که بعضی از روات و مفسران بیان کردند. و این روایات قطعاً ساختگی و جعلی روشن است.» (سید قطب، ۱۴۰۲ق، ج ۴، ص ۱۹۸۱)

طبری هر چند اقوال پیشینیان را با ذکر سند می‌آورد، که این خود موجب اعتبار نقل وی می‌گردد، در موارد بسیاری از جمله این روایت، از افراد ضعیف یا مجهول الحال یا معروف به جعل روایت می‌کند و پس از بیان اقوال، اغلب آن‌ها را بدون ترجیح یا ذکر دلایل اعتبار هریک از آن‌ها رها می‌سازد. قابل ذکر است ابن جریر از محدثان افراط‌کار در نقل حدیث بوده و روایات او، به‌ویژه روایات تفسیری‌اش به نقد و بررسی گسترده‌ای نیاز دارد. به همین دلیل بر وی خرده گرفته‌اند که بدون توجه به صحت و

سقم روایات و بدون ذکر درجه ضعف یا قوت اسناد، آن‌ها را نقل می‌کند. شاید گمان کرده است ذکر سند به‌تنهایی، مسئولیت را از او برمی‌دارد یا از سنگینی آن می‌کاهد؛ درحالی‌که چنین نیست و این‌همه روایات سست و ناشناخته، بویژه اسرائیلیات خرافی و دروغین که تفسیر خود را به آن انباشته است، مسئولیت او را هرچه سنگین‌تر ساخته و او را چون «حشویه» بی‌محابا به انباشتن روایات سره و ناسره نشان داده است تا آنجا که نقّادان به نکوهش او پرداخته‌اند.

برای مثال صاحب‌الکشاف بعد از نقل این روایت طبری در نقدش می‌نویسد: «این روایات و نظایر آن‌ها روایاتی هستند که حشویه و جبریه که دینی جز دروغ بستن به خدا و پیامبران خویش ندارند، جعل نموده‌اند و اهل عدل و توحید - بحمدالله - چنین عقایدی ندارند که بتوان بر سخنان و روایات آنان خرده گرفت.» (زمخشری، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص ۴۵۷)

شیخ محمد عبده نیز بعد از نقل روایت طبری در نقدش می‌نویسد: «اگر افراط جنون‌آمیز وی در نقل روایات نبود، این‌گونه روایات سست و ناروا را که موجب بدبینی و تمسخر دیگران و نمایانگر بی‌مایگی است و خرد هرگز به پذیرش آن تن نمی‌دهد و از باور داشتن آن ابا دارد و قرآن هم به آن اشاره نکرده است، نمی‌نوشت. آری تنها همین مورد کافی بود تا او را مورد طعن قرار دهد؛ ولی او از این‌گونه روایات واهی فراوان دارد. خداوند از ابن جریر درگذرد که چنین روایاتی بر دست او انتشار یافت.» (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۲۹۸ و ۲۹۹) لذا در بررسی سندی روایات طبری باید توجه وافر نمود چون ذکر سند به‌تنهایی پذیرفتنی نیست؛ زیرا عمده ضعف وی در همین مورد است؛ به‌ویژه در نقل اسرائیلیات که راه افراط رفته و به ارزش تفسیر خود لطمه‌آسایی وارد ساخته است. بنابراین سند روایات مطرح‌شده از طرف ایشان نمی‌تواند به‌راحتی مورد قبول باشد؛ زیرا خود او هم در مقدمه تفسیرش، مسئولیت صحت و سقم روایات را از دوش خود برداشته و بر عهده خواننده نهاده است.

بررسی متنی

با توجه به مباحث بیان‌شده در مورد بررسی سندی حدیث می‌توان گفت که بررسی سندی تنها بخشی از ارزیابی حدیث را تشکیل می‌دهد و ضعف آن می‌تواند

3
0
0
/HADITH.
0
3

قرینه‌ای برای ناستواری حدیث تلقی شود. از این رو برخی محدثان که در حقیقت ناظر به دوره متأخرین هستند، احادیث را به چهار دسته صحیح، حسن، موثق و ضعف تقسیم کرده‌اند. (مامقانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۳۷-۱۳۸؛ عاملی، ۱۴۱۴ق، ص ۳؛ قاسمی، ۱۴۲۷ق، ص ۷۹) اما برای کنار گذاشتن روایت، نیازمند دلایل محکم‌تری از نقد متن هستیم. برای دستیابی به صحت متن حدیث نیز ملاک‌هایی از قبیل عدم مخالفت با قرآن، عدم مخالفت با احادیث و سیره معصومین علیهم‌السلام و عدم تعارض با عقل... را بیان و وضع کرده‌اند که در صورت احراز ملاک‌های فوق صحت متن در کنار صحت سند به صحت صدور منجر می‌شود و حدیث حجیت لازم را خواهد داشت. در این بخش تعارضاتی که میان اخبار همت حضرت یوسف علیه‌السلام و برخی ملاک‌های فوق وجود دارد، بیان خواهد شد.

۱-۴. تعارض و ناسازگاری مضمون حدیث با دلایل عقلی معتبر

۱-۱-۴. تعارض مضمون حدیث با براهین عقلی

عقل با دو کاربرد در مبحث نقد متن مورد استفاده قرار می‌گیرد: نخست به‌عنوان معیار مستقل در کنار دیگر معیارهای مذکور؛ لذا از معیارهای صحت و نقد متنی روایت این است که با براهین قطعی و یقینی عقل در تضاد نباشد؛ دوم به‌عنوان عقل ابزاری، به‌گونه‌ای که در این مورد، عقل ابزاری برای سایر معیارهای صحت اعم از سند و متن است؛ به‌عبارتی دیگر، برای فهم نقد و بررسی در سند و متن نیاز به حکومت کلی عقل داریم. (توضیح بیشتر نک: معارف و مرادی، ۱۳۹۶ش)

در حیطه عقل مستقل باید گفت اینکه معنی حدیث، مخالفت با مستقل عقلی نیست؛ یعنی عقل در گزاره روایات در مورد عمل ناشایست حضرت یوسف علیه‌السلام مستقلاً به محال عقلی دست نمی‌یابد، برخلاف روایتی که به‌صورت صور خیالی مبالغه‌آمیز و با استفاده از قوه تخیل و خارق‌العاده مطرح می‌شود. (نک: حاتمی و همکاران، ۱۳۹۷ش) مگر اینکه خود عصمت را مستقل عقلی بدانیم.

تحلیل و نظر: با توجه به مطالب فوق در صورتی که عصمت را بنا بر دلایلی که گذشت مستقل عقلی بدانیم، روایات طبری در مورد عمل یوسف پیامبر مخالف عقل است به این بیان که فلسفه و جوب نصب نبی و امام، جایز الخطا بودن مردم است و

اگر این ملازمه درباره نبی و امام نیز ثابت باشد، واجب است که برای او نیز امام دیگری باشد که در نتیجه یا منجر به تسلسل خواهد شد که محال است، یا به امامی منتهی می شود که خطا برای او جایز نباشد. (حلی، ۱۴۰۷ق، ص ۴۹۲؛ طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۱۰۱) پس خطای منسوب به حضرت یوسف علیه السلام در روایات تفسیر طبری در تعارض آشکار با عقل است.

۴-۱-۲. تعارض مضمون حدیث با عصمت انبیا

بعضی از متکلمان بزرگ شیعه گفته اند: «عصمت، لطفی است که خداوند متعال در شخص مکلف انجام می دهد به گونه ای که با وجود آن، برای ترک طاعت یا انجام معصیت انگیزه ای ندارد، با اینکه بر ترک طاعت یا انجام گناه توان دارد و این لطف با پیدایش ملکه ای برای آن مکلف که مانع از ارتکاب معاصی است، حاصل می شود. افزون بر این، وی نسبت به ثواب طاعت و عقاب معصیت، عالم است و از مؤاخذه بر ترک اولی و یا فعلی که فراموش کند، می ترسد.» (فاضل مقداد، بی تا، ص ۳۱۰؛ طوسی، بی تا، ج ۳، ص ۲۳۶؛ طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۳، ص ۱۰۱) آیات بسیاری بر وجود و لزوم عصمت در انبیا نیز دلالت دارند؛ هر چند که واژه «عصمت» در آن ها ذکر نشده است؛ مانند آل عمران: ۳۱ و ۳۲؛ نساء: ۱۱۳؛ نور: ۵۲؛ ص: ۴۵-۴۸؛ جن: ۲۶-۲۸؛ که شرح این مبحث در این مجال نمی گنجد و در منابع متعدد دیگری اثبات شده است. (برای توضیح بیشتر نک: طباطبایی، ۱۳۸۰ش، ج ۵، ص ۷۷) تا آنجا که صاحب تفسیر کبیر درباره علت وجود عصمت در نبی می گوید: خداوند به طور قطع در این آیه (نساء: ۵۹) دستور داده است که از اولوالامر اطاعت کنید و کسی که خداوند به اطاعت از وی دستور دهد، باید معصوم از خطا باشد؛ زیرا اگر معصوم از خطا نباشد، ممکن است خطا کند، در حالی که خدا به پیروی از او دستور داده است و این، امر به فعل خطاست، با اینکه می دانیم پیروی از خطاکار، روا نیست. بنابراین باید مقصود از اولوالامر ذکر شده در آیه، معصوم باشد. (رازی شافعی، ۱۴۲۱ق، ج ۱۰، ص ۱۱۳) علامه طباطبایی نیز می نویسد: «علمی که آن را عصمت می نامیم با سایر علوم از این جهت مغایرت دارد که این علم اثرش که همان بازداری انسان از کار زشت و واداری به کار نیک است، دائمی و قطعی است و هرگز از آن تخلف ندارد، به خلاف سایر علوم که

خداست، بگیرید و آنچه را مخالف کتاب خداست، واگذارید.» (صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۳۶۷) علت تأکید بر عرضه روایات بر کتاب خدا، وجود روایات ساخته شده توسط جاعلان است. به لحاظ متن روایات عرض، مراد از «کتاب» که معیار سنجش روایات قرار گرفته، قرآن است و شامل سنت و برهان‌های عقلی نمی‌شود. مراد از «موافقت با کتاب» که در روایات عرض معیار سنجش روایات قرار گرفته، همان عدم مخالفت است. بنابراین، روایتی که هیچ‌گونه مخالفتی با قرآن نداشت، موافق به حساب می‌آید. (نک: سلطانی، ۱۳۸۸ش، ص ۱۳۶)

آنچه در این مجال مکان گفت‌وگو و بحث است، بررسی میزان تطابق روایات وارده تفسیر طبری درباره همت حضرت یوسف علیه السلام به عمل ناشایست در میزان هماهنگی و عدم هماهنگی آن با قرآن کریم بعد از عرضه این روایات به آیات است که در این راستا به لقبی که خداوند در قرآن یوسف علیه السلام را بدان نام نهاد، اشاره می‌کنیم. خداوند از یوسف به محسنین (انعام: ۸۴) و مخلصین (یوسف: ۲۴) یاد می‌کند که به دلیل عمومیت و فراگیری واژه «المُخْلِصِينَ» به تبیین آن می‌پردازیم.

«إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلِصِينَ...» به استناد این آیه از قرآن کریم خداوند خود در قرآن، یوسف علیه السلام را از مخلصین معرفی می‌کند؛ مخلصینی که در آیه ۸۲-۸۳ سوره ص، شیطان به اذعان خودش می‌گوید: «فَبِعِزَّتِكَ لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ. إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ...» به عزت تو قسم، همه‌شان را گمراه خواهم کرد مگر بندگان مخلص تو...» مخلص از مخلص بالتر است. بندگان که وجودشان را خالص کرده‌اند؛ آن‌هایی که وجودشان را برای خدا خالص کرده‌اند، همان‌ها هستند که خودشان را به خدا سپرده‌اند؛ دیگر شیطان نمی‌تواند آنجا اصلاً راه پیدا کند. (مطهری، ۱۳۷۶ش، ج ۲۷، ص ۱۹۴)

در قرآن کریم نیز شواهدی در آیات همین سوره است که گواهی بر این مطلب می‌دهد که یوسف علیه السلام قصد گناه نیز نکرد از آن جمله دنباله همین آیه است که فرموده: «كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ» و یا آن آیه دیگر که فرموده: «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ...» این سخن را به خاطر آن گفتم تا بدانند من در غیاب به او خیانت نکردم» (یوسف: ۵۲) و یا آنجا که از زبان زنان مصری نقل فرموده که گفتند «قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ» (همان: ۵۱) و با این گفتار گواهی دادند که هیچ بدی از او ندیده و سراغ

نداریم، و پرواضح است که عزم و تصمیم بر گناه از بزرگ‌ترین بدی‌هاست. (طبرسی، ۱۴۰۶ق، ج ۵، ص ۳۴)

در روایات هم این‌گونه بیان شده است که پیامبران معصوم‌اند و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند. از باب نمونه در عیون اخبار الرضا نقل شده: در مجلس مأمون، خلیفه عباسی از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا شما نمی‌گویید که پیامبران معصوم‌اند؟ فرمود: آری. گفت: پس تفسیر آیه «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِه» چیست؟ امام فرمود: همسر عزیز تصمیم کامجویی از یوسف گرفت و یوسف نیز اگر برهان پروردگارش را نمی‌دید، همچون همسر عزیز مصر تصمیم می‌گرفت؛ ولی او معصوم بود و معصوم هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه نمی‌رود. مأمون گفت: آفرین بر تو ای ابوالحسن. (صدوق، ۱۳۸۰ش، ج ۱، باب ۱۴، ص ۲۴)

تحلیل و نظر: در خصوص روایت مطرح‌شده توسط طبری مبنی بر عزم و تصمیم حضرت یوسف علیه السلام بر گناه قابل ذکر است اولاً این با آیات قرآن سازگار نیست؛ آیاتی که خداوند پیامبرانش را دارای مقام عصمت دانسته و آنان را از هر گونه گناه و لغزشی مصون می‌داند. در این سوره نیز خداوند از یوسف علیه السلام به محسن و مخلص یاد نموده است. مخلصینی که شیطان حتی راه نفوذ به سوی آنها ندارد (قرشی، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۲۸۱) و به تعبیر شیطان (ص: ۸۳) او راهی به سوی انسان مخلص ندارد. همچنین خداوند در ادامه آیات، حتی قصد یوسف علیه السلام به سوی گناه را نفی می‌کند. بنابراین چطور می‌شود این روایت طبری را در خصوص شخص معصوم پذیرفت. ثانیاً این روایت طبری در تعارض با روایات فراوانی است که پیامبران علیهم السلام را معصوم می‌دانند. (صدوق، ۱۳۸۰ش، ج ۱، باب ۱۴، ص ۲۴ و...) معصوم کسی است که هرگز قصد گناه نمی‌کند و به سراغ گناه نمی‌رود. به قول برخی مفسران در تفسیر این آیه که گفته‌اند «جایز نیست مضمون این روایت را حتی به هیچ فاسقی نسبت داد تا چه رسد به یوسف نبی». (ابن عطیه اندلسی، ۱۴۲۲ق، ج ۶، ص ۲۵) چگونه می‌توان تعبیر طبری در این را که یوسف علیه السلام در انجام این عمل ناشایست تا گشودن گره شلوارش پیش رفت پذیرفت با اینکه خداوند یوسف علیه السلام را آیینۀ متجلی از حق تعالی دانسته و با تعبیر مخلص که بازتاب روح پاکی و حقانیت است، پیوند داد. لذا این روایت وارده،

معارض قطعی با آیات و روایاتی است که پیامبران را از هرگونه گناهی مبرا دانسته؛ بنابراین مردود است.

۵. مخالفت حدیث با حکم مورد اتفاق اکثر مفسران فریقین

بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت، عزم و تصمیم و یا صدور عمل قبیح از پیامبران خداوند را با دلایل متقن مردود دانسته و بیان می‌دارند این عمل با مقام عصمت و نبوت آنان در تضاد است. لذا این سخنان را ساخته‌پرداخته ذهن دشمنان و یهودیان قصه‌پردازی می‌دانند که هیچ‌گونه ارزشی ندارد. در اینجا از باب نمونه به چند مورد از تفاسیر اشاره می‌شود.

طبرسی در تفسیرش می‌نویسد: «در مورد یوسف علیه السلام از طرفی دلیل‌های محکم عقلی که قابل هیچ‌گونه احتمال و مجازی نیست، دلالت دارند بر اینکه صدور عمل قبیح و همچنین عزم و تصمیم بر آن، هیچ‌یک از یوسف علیه السلام جایز نیست و با مقام عصمت و نبوت او منافات دارد و از نظر قرآن کریم نیز شواهدی در آیات همین سوره است که گواهی بر این مطلب می‌دهد که یوسف قصد گناه نیز نکرد؛ از آن جمله دنباله همین آیه است که فرموده: "كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ" لذا از یوسف علیه السلام هیچ گناهی نه کبیره و نه صغیره سر نزد.» (طبرسی، ۴۰۶، ج ۵، ص ۳۴)

علامه طباطبایی صاحب کتاب شریف *المیزان* نیز می‌نویسد: «یوسف علیه السلام پیغمبر و دارای مقام عصمت الهی بوده و همین عصمت، او را از هر لغزش و گناهی حفظ می‌کند، علاوه بر این، آن صفات بزرگی که خداوند برای او آورده و آن اخلاص عبودیتی که درباره‌اش اثبات کرده، جای هیچ تردیدی باقی نمی‌گذارد که او پاک‌دامن‌تر و بلندمرتبه‌تر از آن بوده که امثال این پلیدی‌ها را به وی نسبت دهند، مگر غیر این است که خدا درباره‌اش فرموده: "او از بندگان مخلص ما بود، نفس خود را به من و بندگی من اختصاص داده و من هم او را علم و حکمت دادم و تأویل احادیث آموختم" و نیز تصریح می‌کند که "او بنده‌ای صبور و شکور و پرهیزکار بوده به خدا خیانت نمی‌کرده، ظالم و جاهل نبوده، از نیکوکاران بوده به حدی که خداوند او را ملحق به پدر و جدش کرده است." و چگونه چنین مقاماتی رفیع و درجاتی عالی جز برای انسانی که صاحب وجدان پاک و منزّه در ارکان، و صالح در اعمال و مستقیم در

احوال است، میسر می‌شود؟ و اما کسی که به سوی معصیت گرایش یافته و بر انجام آن تصمیم هم می‌گیرد، آن هم معصیتی که در دین خدا بدترین گناهان شمرده شده، یعنی زنا با زن شوهردار، و خیانت به کسی که مدت‌ها بالاترین خدمت و احسان به او و به عرض او کرده، چنین کسی جا دارد که اصولاً اسم انسان را از رویش بردارند، نه اینکه علاوه بر انسان شمردنش او را بر اریکه نبوت و رسالت هم بنشانند، و خداوند او را امین بر وحی خود نموده، کلید دین خود را به دست او بسپارد و علم و حکمت خود را به او اختصاص دهد و به امثال ابراهیم خلیل ملحق سازد. (طباطبایی، ۱۳۸۰ش، ج ۱۱، ص ۱۳)

تفسیر جامع البیان تفسیری آکنده از اسرائیلیات و روایات ساختگی است. اگرچه طبری اسانید را ذکر کرده و در مقدمه تفسیر، مسئولیت صحت و سقم روایات را از دوش خود برداشته و بر عهده خواننده نهاده است، افراط او در این کار از یک سو و نقل بسیاری از روایات باطل که چهره پیامبران الهی را مخدوش جلوه می‌دهد از سوی دیگر، انتقاد و اعتراض و واکنش تند بسیاری از مفسران و محققان اهل سنت را موجب شده است؛ تا آنجا که شیخ محمد عبده، طبری را به جنون تحدیث متهم کرده به گونه‌ای که هر حدیثی را اگرچه ناسازگار با عقل باشد ذکر نموده است. (رشید رضا، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۲۹۸-۲۹۹) ایشان در ادامه می‌نویسد: «اگر مفسران اندیشمند، این روایات ابلهانه اسرائیلی را برای حمایت از اعتقاد به مقام عصمت پیامبران انکار می‌کردند، دیگر هیچ کس تحت تأثیر این گونه روایات قرار نمی‌گرفت و نمی‌پذیرفت که "هم" از دو طرف (یوسف و همسر عزیز) به معنای تصمیم بر زناست.» (همان، ج ۱۲، ص ۳۳)

صاحب تفسیر کشاف پس از ذکر بیشتر این تفاسیر سیاه و آلوده، به شدت اظهار تأسف می‌کند و در بخشی از مطالب خود می‌گوید: «در قرآن که حجت بر سایر کتب و تصدیق‌کننده آنهاست، خداوند تمام و کمال قصه یوسف علیه السلام را آورده که صالحین تا پایان جهان در عفاف و پاکدامنی به یوسف اقتدا کنند. اما خداوند خوار و ذلیل گرداند کسانی را که در کتاب‌هایشان سوره احسن القصص را به جایی رسانیدند که پیامبر و مقتدای مؤمنان، اراده زنا کرد و... خداوند سه مرتبه او را نهی نمود و بارها

۸. —، *خُلَاصَةُ الْأَقْوَالِ فِي مَعْرِفَةِ أَحْوَالِ الرِّجَالِ*، قم: منشورات الرضى، ۱۴۰۲ق.
۹. حلوانی، حسین بن محمد، *نزهة الناظر و تنبيه الخاطر*، قم: مدرسة الامام المهدي عليه السلام، ۱۴۰۸ق.
۱۰. دیاری بیدگلی، محمدتقی، *آسیب شناسی روایات تفسیری*، تهران: سازمان سمت، ۱۳۹۰ش.
۱۱. ذهبی، محمدحسین، *التفسیر والمفسرون*، قاهره: دار الکتب الحدیثه، ۱۳۸۱ق.
۱۲. رازی، زکریا، عبدالرحمن بن ادريس ابن ابی حاتم، *تفسیر القرآن العظیم*، تحقیق اسعد محمد الطیب، چ ۲، بیروت: المكتبة العصرية، ۱۹۹۹م.
۱۳. رازی شافعی، فخرالدین محمد بن عمر التمیمی، *مفاتیح الغیب*، چ ۱، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۱ق.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین، *مفردات الفاظ القرآن*، تحقیق عدنان داوودی، بیروت: دار الشامیه، ۱۴۱۶ق.
۱۵. رستگار جزى، پرویز و عزیزیان غروی، علیرضا، «نگاهی نو بر پایه محورهای ادبی به تفسیر آیه ۲۴ سوره یوسف»، *پژوهشنامه تفسیر و زبان قرآن*، سال ششم، شماره ۲ (پیاپی ۱۲)، ۱۳۹۷، ص ۱۷۵-۱۸۶.
۱۶. رشید رضا، محمد، *تفسیر القرآن العظیم (تفسیر المنار)*، چ ۲، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۴ق.
۱۷. رضایی اصفهانی، محمدعلی، *تفسیر قرآن مهر*، چ ۱، قم، پژوهش های تفسیر و علوم قرآن، ۱۳۸۷ش.
۱۸. زبیدی، مرتضی، *تاج العروس*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ق.
۱۹. زمخشری، جارالله، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بیروت: دار الکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۲۰. سلطانی، اسماعیل، «مقصود از موافقت و مخالفت حدیث با قرآن در روایات عرض»، *مجله معرفت*، شماره ۱۳۶، ۱۳۸۸ش، ص ۷۱-۸۴.
۲۱. سید قطب، *فی ضلال القرآن*، بیروت: دار الشروق، ۱۴۰۲ق.
۲۲. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمن، *الدر المنثور*، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳ش.
۲۳. صدوق، ابوجعفر محمد بن علی، *عیون اخبار الرضا عليه السلام*، ترجمه علی اکبر غفاری، چ ۱، تهران: دار الکتب الاسلامی، ۱۳۸۰ش.
۲۴. —، *الامالی*، چ ۱، قم: مؤسسه البعثه، ۱۴۱۷ق.
۲۵. طباطبایی، محمدحسین، *شبهه در اسلام*، مشهد: نشر قدس رضوی، ۱۳۸۰ش.
۲۶. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تحقیق محلاتی، ۱۴۰۶ق.
۲۷. طبری، محمد بن جریر، *الجامع البیان عن تأویل القرآن*، بیروت: دار الفکر، ۱۹۸۸م.
۲۸. طریحی، فخرالدین بن محمد، *مجمع البحرین*، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۸۷ش.
۲۹. طنطاوی سید محمد، *التفسیر الوسیط للقرآن الکریم*، قاهره- مصر: ناشر نهضة مصر، ۱۹۹۷م.
۳۰. —، *رجال طوسی*، نجف: منشورات المكتبة و المطبعة الحیدریه، ۱۳۸۰ق.

۲۳۴ □ دو فصلنامه علمی حدیث پژوهی، سال سیزدهم، شماره بیست و ششم، پاییز و زمستان ۱۴۰۰

۳۱. —، *الأمالی*، قم، تحقیق مؤسسة البعثة دار الثقافة، بی تا.
۳۲. عاملی، بهاء‌الدین، *مشرق الشمسین و اکسیر السعادتین*، مشهد: آستان قدس، ۱۴۱۴ق.
۳۳. عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، *نور الثقلین*، چ ۱، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۲۰۰۱م.
۳۴. فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله، *کتاب ارشاد الطالبین الی نهج المسترشدین*، قم: کتابخانه عمومی حضرت آیت الله العظمی مرعشی نجفی، بی تا.
۳۵. قاسمی، جمال‌الدین، *قواعد التحدیث من فنون مصطلح الحدیث قواعد التحدیث*، بی جا: ناشر دار الفنائس، ۱۴۲۷ق.
۳۶. قرشی، علی اکبر، *قاموس قرآن*، چ ۶، تهران: بی نا، ۱۳۷۱ش.
۳۷. قرطبی، محمد بن احمد، *الجامع لاحکام القرآن*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۹۸۵م.
۳۸. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
۳۹. مامقانی، عبدالله، *مقباس الهدایة فی علم الدراییه*، چ ۱، قم، مؤسسة آل البيت (علیهم السلام)، ۱۴۱۱ق.
۴۰. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، چ ۲، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۹۸۳م.
۴۱. مصطفوی، حسن، *التحقیق فی کلمات القرآن الکریم*، چ ۱، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱ش.
۴۲. مطهری، مرتضی، *مجموعه آثار شهید مطهری*، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۶ش.
۴۳. معارف، مجید و مرادی، لعیاء، «بررسی کاربرد عقل در نقد روایات»، *نشریه حدیث پژوهی*، شماره ۱۸، ۱۳۹۶، ص ۸۵-۱۱۶.
۴۴. معرفت، محمدهادی، *التفسیر و المفسرون فی ثوبه التمشیب*، چ ۱، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۴۱۹ق.
۴۵. مکارم شیرازی، ناصر، *تفسیر نمونه*، چ ۱۴، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱ش.